

Dear Editor to *Kayhan London*:

Mr. Bijan Pakzad represents the ultimate Iranian success story. Not only is he talented, business-savvy, and wealthy, but for Iranians, who have been suffering from major political, social and economic disasters since the 1979 Islamic Revolution and its seventh century mentality, Mr. Pakzad represents their voice – their chance to tell the world that unlike what the Islamic Republic represents, Iran's foundation was based on progressive ideas, tolerance, and compromise. Unfortunately, Mr. Pakzad's September 1, 2007 interview with VOA (*Kayhan London*, Issue 1177 dated October 11, 2007) paints a too familiar a picture of those Iranians who are confused and lack common sense. Many such Iranians hold high level positions in the Western world and add to the bile that is fed to the leaders of such countries who have to make important decisions regarding the international legitimacy of the barbaric Islamic Republic. Mr. Pakzad's interview -- although disappointing at first -- leads to frustration because he had the chance to utilize mass media to make important points in support of 70 million people who so desperately need media outlet.

Instead Mr. Pakzad revealed himself as one of the many "confused" Iranians who live abroad. The *Kayhan* article leaves one speechless because of his lack of substance and common sense. In the same breath, Mr. Pakzad contradicts himself about a very important matter – a matter that has severely crippled Iran's ability to continue its progressive path laid out by its founding fathers Cyrus the Great, Darius the Great, and so on. Mr. Pakzad admits that he is impressed with an invitation by the Islamic Republic's representative to the U.N. and the mayor of Tehran for a private meeting in New York and finds the character of U.N. representative Mr. Kharrazi very appealing. But later in the SAME interview, Mr. Pakzad states that the Arab culture with its "ugly facade" has changed his Iran. Does this make any sense? How can Mr. Pakzad be impressed with meeting an Islamist representative from what he called an ugly Arab culture and yet insult and hold that very same culture responsible

گردانندگان محترم هفته نامه کیهان

آقای بیژن پاکزاد نمونه ای است از عالی ترین موفقیت های ایرانیان خارج از کشور ایشان با استعدادشان پشتکار حرفه ای شان و همچنین ثروتشان برای ایرانیانی که در ۲۸ سال گذشته از فجایع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر آمده از انقلاب اسلامی و روحیه قرون وسطانی است به ستوه آمده اند به مثابه سفیری است که می تواند صدای آنها را به جهانیان برساند و بگوید که برخلاف ذات جمهوری اسلامی بی بنای ایران همواره بر نو اندیشی، پیشرفت، اغماض و همزیستی استوار بوده و هست.

متأسفانه مصاحبه اول سپتامبر ۲۰۰۷ آقای پاکزاد با صدای آمریکا که در کیهان لندن شماره ۱۱۷۷ نیز انتشار یافت، تصویری دیگر از ایشان نقش میکند. تصویری که از بسیاری ایرانیان دیگر نیز بارها دیده و شاهد بوده ایم و آن ذهنیت مغشوش و عدم عقل سلیم در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی است. بسیاری از این هموطنان دارای مقام های حساس در جهان غرب هستند و با دسترسی به رهبران کشور هائی که قدرت تصمیم گیری در رابطه با مشروعیت جهانی جمهوری اسلامی را دارند آنها را مستقیم یا غیر مستقیم "راهنمایی" می کنند.

مصاحبه آقای پاکزاد از این رهگذر مایوس کننده است زیرا او این موقعیت را داشت که با استفاده بجا از رسانه ای چون صدای آمریکا به حمایت از خواسته های ۷۰ میلیون ایرانی برخیزد که به چنین حمایتی نیاز مبرم دارند. در عوض ایشان همچون بسیاری ایرانیان برون مرز نه تنها گنج بودن خود را به نمایش گزارد آنچه ایشان در رابطه با آن به ضد و نقیض گونی می پردازد دقیقاً همان است که بارها فلج کننده ملت ما در مسیر پیشرفت و در ادامه راهی است که بنیانگذاران ایران کوروش و داریوش بزرگ هموار کردند.

آقای پاکزاد تاکید می کند که از دعوت شدنش توسط آقای خرازی نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل و صرف ناهار در حضور او و شهردار تهران بسیار تحت تاثیر قرار گرفته و باز با اشاره به اینکه دعوت از جانب «رئیس جمهوری وقت ایران» صورت گرفته بوده نسبت به شخصیت صادق خرازی اظهار علاقه نیز می کند. اما در همان مصاحبه ایشان شکوه می کند که: «... دریغا که این فرهنگ عربی با چهره زشت خود ایرانم را عوض کرد...»

چگونه می توان با طیب خاطر دعوت ناهار نمایندگان آن فرهنگی که ایشان چهره آن را زشت می خواند پذیرفت و از خاطره آن به نیکی یاد کرد و در عین حال از تسلط آن فرهنگ و نمایندگانش بر ایران افسوس و

for Iran's demise? This is what I mean by "confused" Iranians who cause more problems by giving their illogical opinions than any uninformed foreign person or entity could ever do.

As a side note, Mr. Pakzad is also equally impressed by royalty. He addresses HIM Farah Pahlavi as "Mrs. Farah Pahlavi." He remembers that when he was young, the "queen" never visited anyone. I'm not sure if he is being sarcastic or simple-minded. But whatever his point may be, he should remember to address the queen as "Shahbanou Farah Pahlavi."

Yet, none of these blunders even came close to his statement about his meeting with the president of the free world, President George W. Bush. According to the interview, Mr. Pakzad spent some personal time with the Bush family discussing his homeland Iran. When asked what he discussed with the President of the United States, I felt a glimmer of hope. Could it be possible? Could an Iranian take this chance – this unique chance – and tell the President of the United States what is happening to Iran at the hands of the Islamofascists? For a brief and historical moment Mr. Pakzad has the personal and undivided attention of President Bush during which he tells the President that he is an Iranian, his soul is Iranian, and attention should be paid to his soul. What is that? What does that mean? What would possess someone to make such a ridiculous, useless, and irrelevant statement to a leader of a country?

Mr. Pakzad is a perfect example of how many Iranians have been fighting a two-tier battle. On the one hand, they are faced with the brutal, non-Iranian Islamic Republic regime that has reversed any national progress made by 1979 and spends unlimited oil-based profits on terrorism and international public relations campaigns; and on the other hand, they are faced with fellow Iranians who with their confused state of mind and illogical statements add no value or support to the welfare and rescue of an endangered Iran Zamin.

Sheda Vasseghi

دریغ خورد؟!

این است آنچه من ذهن مغشوشش می خوانم که از بسیاری از ما ایرانیان مشکل آفرینانی ساخته که با عدم منطق و اظهار نظر های سطحی مان بیش از هر بیگانه بی اطلاعی موجب خسارت می شویم.

آقای پاکزاد به همین اندازه نیز تحت تاثیر دیدار شهبانو فرح پهلوی قرار گرفته اند اما از ایشان به عنوان «خانم» فرح پهلوی یاد می کند. ایشان از خود میپرسد که آیا جمله «آنوقت ها که من جوان بودم ملکه به دیدن کسی نمی آمد!!» طعنه آمیز است یا ساده لوحانه. اما نکته نهفته ایشان در این جمله هرچه هست باید به آقای پاکزاد یاد آور شد که استفاده از عنوان شهبانو بجای «خانم» پیش و بیش از هر چیز بیانگر شخصیت خطاب کننده است.

اما هیچکدام از این لغزش ها به پای توصیف ایشان از ملاقاتشان با رئیس جمهوری ایالات متحده جورج بوش نمی رسد. آقای پاکزاد به گفته خودشان چهار روز و شب را همراه خانواده شان میهمان خانواده بوش بوده اند و باز به گفته خودشان «موقعیت خوبی بود که راجع به میهمان با آنها صحبت کنم» با خواندن این پرسش مصاحبه گر که «این شخصیت های برجسته آمریکایی چی می گفتند رویهمرفته چه صحبتی در مورد ایران میکردید؟» بارقه ای از امید در برابر خواننده می درخشد. آیا ممکن است یک ایرانی از چنین موقعیت یگانه ای سود برده و برای رئیس جمهوری آمریکا واقعیت های ایران اسیر در پنجه فاشیست های اسلامی را بازگو کند؟ در لحظه ای شاید کوتاه اما تاریخی و پر اهمیت آقای پاکزاد از توجه شخص پریزیدنت بوش برخوردار است و این است آنچه او در این لحظه می گوید: «... غیر از لباس های من به درون من نیز توجه کنید! چون من زاده کشور ایرانم... و اسمم بیژن است...»

آقای پاکزاد نمونه این واقعیت است که آن دسته از ایرانیان که سرگرم مبارزه اند ناچار به نبرد در دو جبهه اند از یک سو با رژیم وحشی و انیرانی جمهوری اسلامی روبرویند که می کوشد همه دستاورد های پیش از انقلاب اسلامی را نابود کند و برای این هدف همه سرمایه های ملی را در اختیار تروریسم و کمپین های تبلیغاتی اش قرار می دهد و از سوی دیگر با هموطنانی روبرویند که با اظهار نظر کردن های مغشوش و غیر منطقی جامعه جهانی را به اشتباه انداخته و هیچ گامی برای حمایت از مردم در بند و نجان ایرانزمین بر نمیدارند. شدا واثقی